

## افغانستاني ها در ايران رکورد مي زنند!

برای نام بردن از مهاجران کشور همسایه مان افغانستان، تا آن جا که هوش و حواسم بوده از واژه افغانستاني استفاده کرده ام.

به گزارش سایت خبری پرسون، مهدی بذرافکن در یادداشتی نوشت: می دانم آنها، به کار بردن واژه «افغانی» را از طرف غیر هموطنانشان نوعی توهین به خود می دانند.

نژاد پرست نیستم. مسلمانم و می دانم طبق دین اسلام باید به کسی که به ما پناه آورده، پناه داد و احترامش کرد. کمکش کرد. خلاصه این که هوایش را داشت تا احساس غربت نکند.

ما ایرانی ها در برابر افغانستاني ها معمولا چنین بوده ایم. نه این که همیشه اوضاع بین ما و آنها گل و بلبل بوده اما کفه سنگین ترازو به نفع مهربانی و برادری چربیده و می چربد.

این ها که مقدمه بود اما به نظرم لازم. اصل مطلب اما چیز دیگری است.

امروز در این یادداشت مزاحم اوقات شریف شما شدم تا عرض کنم از افزایش جمعیت افغانستاني های عزیز در ایران نگرانم.

عزیزانی که در کشورمان معمولا به کارگری مشغولند و به قول خودشان از حداقل حقوق بدون بیمه و مزایا و کارت بانکی و... برخوردارند اما در فرزندآوری رکورددار.

شما هم می دانید و دیده اید که بسیاری از جوانان افغانستاني ساکن کشورمان هنوز به سن ۳۰ نرسیده اند اما هر کدام بین ۵ تا ۸ و بعضی مواقع حتی ۱۰ و بالاتر بچه دارند.

این تعداد فرزند با حقوق و مزایای کمی که همیشه از آن می نالند چه سختی دارد؟

ضمن احترام به همه این عزیزان که مهمان ما هستند باید عرض کنم دو دلیل عمده را در فرزندآوری افغانستاني ها در کشورمان دخیل می دانم.

اولی دل گندگی زیادی آنهاست وگرنه چه دلیلی دارد یک جوان ۲۶ ساله افغانستاني که کارگری ساده است ۶ بچه قدونیم قد داشته باشد.

هزینه زندگی و خورد و خوراکشان از کجا تامین می شود؟ هزینه درمان؟ و هزار درد بی درمان دیگر.

بعد از بحث دل گندگی زیادی آنها، دلیل دوم کمک ها و یاری های همیشگی و دلسوزانه ای است که ایرانی ها نسبت به برادران و خواهران افغانستاني دارند.

چهار سال قبل یک جوان حداکثر ۲۵ ساله افغانستاني - که ۴ فرزند از یک تا ۸ ساله داشت- نگهبان و سرایدار مجتمع آپارتمانی ما بود.

این بنده خدا که درآمدی نداشت. از درآمد حداقل کارگری برخوردار بود. ۴ فرزند داشت و یک توراھی!

خب این بچه های قد و نیم قد، غذا، پوشاک، تنقلات و... نمی خواهند؟

باید عرض کنم اغلب نیازهای آنان حتی وسایل زندگی توسط اعضای ساکن مجتمع تامین می شد. این برادر گرانقدر افغانستاني هم وقتی می دید مایحتاج بچه ها رایگان تامین می شود و نیازی به دردرس خاصی برای تامین خرج زندگی و زن و بچه نیست طبیعی بود که در امر فرزندآوری تشویق شود چرا نشود؟! حتی فکر همسر دوم هم بود چرا نباشد؟!

این مساله فرزندآوری و تعدد آنها در کشورمان به سن من که سر دراز دارد.

مثال عینی اش که خودم از نزدیک دیدم ۲۷ سال پیش یعنی سال ۱۳۷۴ بود.

آن سال قرار بود طرح ملی و سراسری واکسن فلج اطفال در کل کشور اجرا شود.

آن سالها من دوران دوم یا سوم دبیرستان بودم. وزارت بهداشت از بسیج خواسته بود تا هرچه نیروی داوطلب دارد آماده کند. واکسن فلج اطفال، خوراکی بود و به همین دلیل انجامش کار سختی نبود.

برای واکسن فلج اطفال ما به در خانه ها مراجعه می کردیم. در خاطر هست محلی که برای من و دوستانم مشخص شده بود بخشی از منطقه دروازه اصفهان. شهر شیراز بود.

آن روز بود که برای اولین بار تعداد زیاد افغانستانی ها را در کشورم درک کردم. اغلب ساکنان خانه های آن منطقه از شیراز، افغانستانی بودند.

یک فقره اش خانه ای بود که سه خانواده افغانستانی زندگی می کردند. این سه زوج خیلی جوان روی هم ۱۲ فرزند داشتند یعنی متوسط هر زوج چهار فرزند!

البته که همه آن ۱۲ نفر شامل واکسن فلج اطفال نمی شدند چون این واکسن مخصوص زیر ۵ سال بود اما هنگام مراجعه بایستی تعداد فرزندانشان را سوال می کردیم و از این جهت مطلع می شدیم چند فرزند دارند.

برسم ابتدای مطلب. من، افغانستانی ها را دوست دارم. من تمام انسان های روی زمین را دوست دارم. من تمام مهمان های و مهاجران پناه آورده به کشورم را دوست دارم. من مسلمانم اما واقعیتش از گسترش جمعیت افغانستانی های عزیز در کشورم آن هم به این شکل روزافزون نگرانم...